

# تشریح حکایت وادی طف در عصر مشروطه

نگاهی به رمان «انجمن مخفی» نوشته احمد شاکری

علی الله سلیمی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقوله داستان به عنوان یکی از ابزارهای روایی در عرصه‌های بیانی است که بسیاری از نویسندگان، از آن برای ابراز اندیشه‌ای خاص، احساس متفاوت، نوعی نگرش تازه به مفهوم زندگی و سایر دغدغه‌های بیانی استفاده می‌کنند. در این میان نویسندگانی هم هستند که معمولاً از قالب داستان برای تبیین نظریه‌های نو (از منظر خود) استفاده می‌کنند. برای این منظور، نگاهی به رمان جدید نویسنده معاصر، احمد شاکری، که اخیراً با عنوان «انجمن مخفی» راهی بازار کتاب شده است، از زوایای مختلف قابل توجه است. این کتاب در زمستان ۱۳۸۶ توسط انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر و در سال بعد (۱۳۸۷) به عنوان یکی از کتاب‌های برگزیده در حوزه داستان از طرف داوران جشنواره انتخاب کتاب سال قلم زرین (انجمن قلم ایران) انتخاب و معرفی شد. انجمن مخفی، طرح پیچیده‌ای دارد که شامل سه محور روایی کاملاً مجزا و در عین حال مرتبط به هم است. البته درباره ارتباط این

محورهای روایی که به‌طور موازی در طول داستان پیش می‌روند، نکات و سؤال‌هایی همواره مطرح است که به بعضی از آنها، نویسنده در طول روایت داستان پاسخ داده است؛ اما برخی از سؤال‌ها همچنان بی‌پاسخ مانده است. از جمله اینکه آیا نویسنده می‌تواند سه واقعه تاریخی مجزا را در کنار هم قرار دهد و ادعا کند که این وقایع از جنس هم هستند و ماهیت آنها یکی است؟ یا این وظیفه محقق و مورخ است که براساس نتایج پژوهش و تحقیق خود اثبات کند که مثلاً سه واقعه تاریخی مجزا از نظر ماهیتی ریشه مشترک دارند. زمان اکنون روایت، دوران مشروطه در ایران معاصر است که با سال‌های حکومت احمدشاه قاجار همزمان شده است. شخصیت اصلی داستان هم «بهاء‌الدین کمال» جوان از فرنگ برگشته‌ای است که به حکم پدر (آقاجان) به مدرسه خان در یکی از محله‌های قدیمی شهر طهران (تهران) عزیمت می‌کند تا به ظاهر در طبابت محصلان این مدرسه فعالیت کند.

بیشتر به تعمق در درون  
شخصیت اصلی (بهاء)  
معطوف شده و او در  
یک مرحله تردید کامل  
قرار می‌گیرد. ماجراهایی  
که در گذشته اتفاق افتاده،

مسلول وار به ذهن او هجوم  
می‌آورد. البته به غیر از اتفاق‌هایی که در دوران اقامت او در فرنگ  
می‌توانسته اتفاق بیفتد و نویسنده هیچ نشانی از این دوران را در رمان  
نیآورده است. گویی شخصیت بهاء در این مرحله خلق شده که فقط  
رویدادهای تاریخ معاصر ایران را به یاد آورد و آنها را با وقایع حساس  
تاریخ تشیع تطبیق دهد و میزان تأثیر هر یک از آنها در همدیگر را  
به مخاطب نشان دهد.

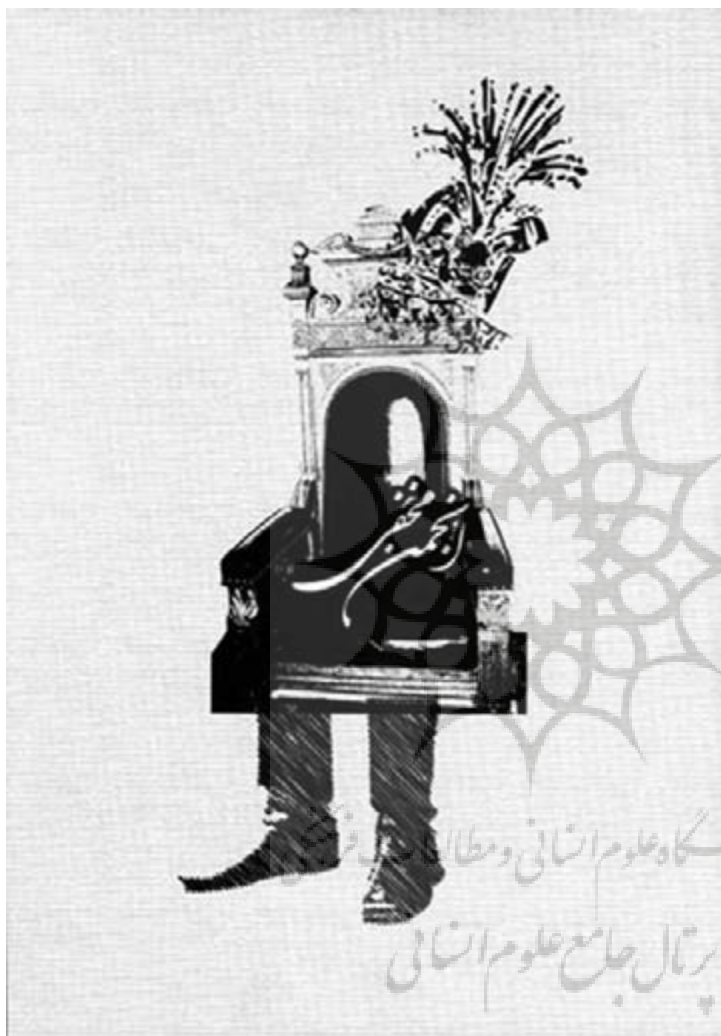
فردیت شخصیت بهاء در این رمان می‌توانست بیش از این  
پررنگ شود که این اتفاق نیفتاده است. هیچ نشانی از علومی که  
او در فرنگ یاد گرفته، در کلام یا عمل او دیده نمی‌شود. در مقابل  
تقریباً تمام حرکات و رفتارهای این شخصیت و نوع تفکراتش به مانند  
دانش‌آموخته یک مدرسه علمیه مذهبی است. حضور او در مدرسه  
خان با تعالیم گذشته و نوع آموخته‌هایش در فرنگ که رشته پزشکی  
است، ارتباط چندانی ندارد. او به محض حضور در مدرسه بدون توجه  
به رسالتی که به عهده‌اش گذاشته شده (طبابت محصلان مدرسه  
خان) به سراغ کتاب وقفنامه یحیای مکی می‌رود که در آن، بیشتر  
دستورالعمل‌های نحوه اداره موقوفات مدرسه خان و چگونگی مواجهه  
با بی‌عدالتی‌های زمانه به خوانندگان اوراق که اغلب محصلان همان  
مدرسه خان هستند یادآوری شده است. بهاء در ابتدای ورود به این  
مکان با سیداحمد آشنا می‌شود که نویسنده به این بهانه و از طریق  
سیداحمد، شرح مختصری از موقعیت مدرسه خان و بنیانگذارانش  
را برای مخاطب تعریف می‌کند: «آشنایی ما با آقامیرزا محسن به  
سالیان دور باز می‌گردد که هر دو در نجف اشرف در محضر یک  
استاد زانوی تلمذ بر خاک زده‌ایم؛ و نبود میرزا در این مدرسه، مانع  
آن نشده که این ارادت روز افزون گردد. میرزا از ایام جوانی، اشتها  
به حریت داشته است اما امر سیاست، ما را مدرسه‌نشین، و میرزا را  
خانه‌نشین کرد. آن زمان والد شما هم می‌آمد خدمت میرزا، اما به هر  
حال، ایشان هم سایه‌شان سنگین شد...» (ص ۲۷)

بهاء، در همان دیدار اول با سیداحمد، با بسیاری از ویژگی‌ها و  
موقعیت مدرسه خان آشنا می‌شود و سعی می‌کند به نوعی جایگاه و  
نقش خود را در این میانه بشناسد و باز یابد. در ادامه و از لابه‌لای

استقرار این شخصیت در محل مدرسه خان  
که یکی از مدارس علمیه مهم شهر تهران در آن روزگار است،  
همزمان می‌شود با دوران سیر و سلوک معنوی و عرفانی این جوان  
از فرنگ برگشته که گویی برای پس دادن یک امتحان بزرگ در  
زندگی‌اش به این مکان آمده است.

در فضای مدرسه خان، از بین افرادی که در آن مکان حضور  
معنوی پررنگی دارند، می‌توان به میرزامحسن اشاره کرد که  
اندیشه‌هایش همواره محور مباحث محصلان آن را تشکیل می‌دهد.  
(اهالی محل و تقریباً تمام محصلان، مدرسه خان را با نام میرزا  
محسن می‌شناسند.) البته بهاءالدین کمال از دوران بچگی به واسطه  
رفت و آمدهای خانوادگی، میرزا محسن و اعضای خانواده‌اش را  
می‌شناسد که نویسنده از این موضوع به عنوان یکی از ترفندهای  
داستانی در ادامه استفاده کرده است. (ماجرای دلبستگی بهاء به  
قدسی، دختر میرزا محسن، در طول داستان به عنوان یکی از  
گره‌های داستانی برای ایجاد کشمکش مورد استفاده نویسنده قرار  
گرفته است.)

رویکرد نویسنده در ادامه برای روایت ماجراهای اصلی داستان،



صحبت‌های سیداحمد و بقیه محصلان مدرسه، بهاء در می‌یابد که کلید بسیاری از معماهای این مدرسه در کتاب وقفنامه یحیای مکی نهفته است و ترجیح می‌دهد مطالعه این کتاب در اولویت برنامه‌هایش قرار گیرد. پس از این است که با تأمل در سطرهای کتاب وقفنامه به افق‌های تازه‌ای در اندیشه‌های مغشوش خود دست می‌یابد. البته در طول ماجراهای رمان، بهاء، شخصیت مردد و آشفته‌ای دارد؛ او با انواع اندیشه‌های درهم تنیده مواجه است که در وهله اول نمی‌توند تصمیم قاطعی در یک زمینه بگیرد. خاطرات و رویدادهای گذشته بی‌وقفه به ذهنش هجوم می‌آورد و آینده مبهم و نامعلوم هم در پیش‌رویش قرار گرفته است. او باید با توجه به سیر حوادث در گذشته برای آینده یا حتی لحظه حال تصمیم بگیرد که این موضوع برایش دشوار و سخت است.

نویسنده در این مرحله از داستان برای شرح و بسط ماجراها، قصه دیگری را هم به شکل موازی وارد رمان می‌کند که همان سرگذشت یحیای مکی است: «من یحیای مکی، نیم‌روزی بود که پس از هنگامه حج، از مکه به قصد وادی طف جهاز بر اشتر بسته بودم که قاصدی نامه شیخ لواسانی به من رساند و هنوز جدار شهر مکه بر من مخفی نگشته بود. چون نامه شیخ به پایان رساندم، قلاع شهر بر من پنهان شده بود و یقین کردم از حرم بیرون شده‌ام. پس فریضه ظهر بکردم به دو رکعت، به جماعت، که مستوره بر من اقتدا کرده بود و من بر خدایگان اشتر. و نامه بر اشتر بشنیدم، حالیا که افسار اشتر به صاحبش واگذاشته بودم و اشتر راه بیابان گرفته بود، به مقصدی نامعلوم. و هو یعلم السر و اخفی...» (ص ۲۴)

گشودن این فصل در داستان انجمن مخفی، فضاهای متفاوت دیگری را هم به مجموع حوادث رمان اضافه می‌کند؛ شخصیت بهاء نوعی همذات‌پنداری بین خود و شخصیت یحیای مکی احساس می‌کند. حضور سمبلیک و نمادین مستوره در ماجراها و سفرهای اشراقی یحیای مکی در وادی طف، ناخودآگاه شخصیت قدسی (دختر میرزا محسن) را به یاد بهاء می‌اندازد که از کودکی دلبستگی‌هایی نسبت به او دارد. البته علاقه و عشق بهاء به قدسی تا حدودی فرازمینی است و همان‌طور که نوع ارتباط یحیای مکی با مستوره هم از این جنس است؛ در جایی از کتاب یکی از شخصیت‌های داستانی اشاره می‌کند که ممکن است شخصیت مستوره وجود خارجی نداشته

مخاطب در این مرحله از داستان با نثر دیگری آشنا می‌شود که با نثر فصل قبل متفاوت است. شیوه روایت هم در این بخش تا حدودی تغییر می‌کند. چون ماجراهای سرگذشت یحیای مکی از زاویه‌های مختلف روایت می‌شود که یکی از راویان مکمل در فصل‌های بعدی، مستوره است. یحیای مکی در توصیف مستوره می‌گوید: «آن کنیز را نام، مستوره بود، خلاف عادت کنیزان، رخ از نقاب سیاه چادر عیان نساخت، و او مرا در خیال، نورسته نهالی بود ترد و خسته، که سبیدی چشمانش راه بر سیاهی بسته بود و لبانش چنان بود که چاک بیابان باشد.» (ص ۳۷)

باشد و تنها ساخته و پرداخته ذهن یحیای مکی باشد. با این حال، بهاء با اندیشیدن به قدسی، بخشی دیگر از رویدادهای سال‌های گذشته را به یاد می‌آورد که در پیشبرد وقایع داستانی مدنظر نویسنده هستند. از جمله سرگذشت انجمن‌های مخفی و نقش پدر وی در پیدایش و دوام آنها که یکی از اهرم‌های فشار برای استقرار و تثبیت نهضت‌های مشروطه‌خواهی در دوران حکومت آخرین شاه سلسله قاجار بوده‌اند. باز کاوی اندیشه‌های پدر قدسی (میرزا محسن) و پدر بهاء (همایون کمال، مدیر مسئول روزنامه یومیة جمعیت)، که یکی (میرزا محسن) به حاکمیت مذهب تشیع و دیگری (همایون کمال) به حاکمیت قوانین تجددخواهانه متمایل به تغییر و تحولات در ممالک و دول اروپایی پای می‌فشارند، از محورهای اصلی قصه در فصل‌های بعدی رمان است.

در این میان، برای هدایت ماجراهای رمان که بیشتر رنگ و بوی تاریخی و سیاسی دارند، نویسنده به ترندهای متعدد نوشتاری هم متوسل می‌شود. از جمله پیش کشیدن ماجرای دلستگی عاطفی بهاء به قدسی که این موضوع به لحاظ یکسویه بودن ماجرا و نقش نداشتن قدسی در شکل‌گیری این احساس، تقریباً عقیم می‌ماند. با توجه به اندیشه‌هایی که شخصیت بهاء در طول رمان در سر می‌پروراند، مخاطب به آینده عشق او به قدسی امیدوار نمی‌ماند، چون بهاء به تنها موضوعی که در این میان حتی فکر هم نمی‌کند، رسیدن به قدسی و شروع یک زندگی در کنار او است. بهاء، به مدرسه خان آمده است که تسویه حسابی با گذشته و حال خود و آدم‌های پیرامونش انجام دهد، پس طبیعی است که او به ثبات حالات فردی خود نیندیشد.

در فصل‌های میانی کتاب، بخش‌های دیگری از وقفنامه یحیای مکی توسط بهاء مرور می‌شود که ادامه آن به واقعه عاشورا می‌رسد. در این بخش از رمان باز هم نثر نویسنده تغییر می‌کند، چون فضای رمان تغییر می‌کند. «زهیر، مهتر عرب را گفت: فدایت شوم! باشد که در این قری سکنی گزینیم تا از شر دشمنانمان در امان بدارد.» حسین فرمود: «آن چه قریه‌ای است؟» یحیی گفت: «کسی گفتش عقر!» حسین روی به آسمان سایید: «خداوند را پناه خود گزینیم از عقر» و این یک روز یا چند روزی پیش از آن بود که به وادی طف منزل گزینند که در آن نیز چون حسین از نام آن بیابان سوزان پرسید، کسی گفتش: «این زمین را کربلا گویند.» حسین دیگر بار دو کف رو به آسمان فراز کرد: «خداوند را پناه خود گزینیم از اندوه‌ها و بلاها.» (ص ۲۲۵)

با مطالعه اوراق وقفنامه واقف مدرسه خان (یحیای مکی)،

در ذهن بهاء، ماجراهای واقعه عاشورا، یکی پس از دیگری جان می‌گیرند و او پیوندی گسست‌ناپذیر بین واقعه عاشورا و رویدادهای پیرامونش در عصر مشروطه می‌بیند. ماجرای بر دار کردن شیخ فضل‌الله نوری به واسطه قانونی که محصول برداشت ناصحیح از عصر تجددخواهی است، از گره‌های ناگشوده در ذهن بهاء است که مدام به دنبال پاسخ‌های قانع‌کننده برای این‌گونه سؤال‌های بی‌پاسخ در هزارتوی ذهن مغشوش و مرددش است. او سرانجام این آشفتگی ذهنی خود را در گرو مراسمی می‌بیند که بنا بر سفارش واقف مدرسه خان، هر سال در ایام ماه محرم و در قالب تزییه برگزار می‌شود. این حرکت نمادین به نوعی رویارویی دو اندیشه حاکم بر جامعه آن روز ایران است که در رقم خوردن تاریخ معاصر ایران مؤثر بوده‌اند: «و یحیی در هجوم صداها، سری را ببیند که سبز است و باز سری را که عمامه‌ای سفید بر گردش نشسته است و سلامی که او را پاسخ آن نیست. و بشنود: «شیخ شهید چگونه بر دار شد؟» و بگوید: «وضو ساخت. پس امر کرد که مهرها و انگشتری‌اش شکستند تا نامش بر پای هیچ ننگی نماند.» و بشنود: «شیخ شهید ما چه گفت؟» و بگوید: «نمی‌دانم.» و بشنود: «زیر لب گفت، به خدا، اینجا کربلاست و این مردم کوفیانند.» ... و بشنود صدای بلند رعد ماندی را. و کسانی را فریاد می‌زنند: «میرزا را کشتند!» و لرزشی در اندامش بیچد. و رختش گرم و گرم‌تر شود. تا به پای میرزا افتد و دست‌هایش را بر سرش احساس کند. خواهد پیرسد. نفسش در عمق سینه مانده. خواسته‌اش در قلبش. بگوید: «آقا جان ...» و بشنود: «پسرم!» (ص ۴۵۵)

در مجموع، رمان انجمن مخفی، بازنمایی سیر شکوفایی اندیشه دینی در جامعه ایران است که از تلاطمات و حوادث دوران با کسب تجاربی گرانبها گذشته است. ادامه این دوران را می‌توانیم در شکل‌گیری نهضت‌های آزادیخواهانه مردمی مثل نهضت امام خمینی (ره) در ۱۵ خرداد ۴۲ و پیروزی آن در بهمن ۵۷ ببینیم.

در این میان، احمد شاکری، به واسطه تسلطی که به شگردها و تکنیک‌های داستان‌نویسی دارد، توانسته با الهام گرفتن از پس‌زمینه‌های تاریخی، رمانی با مؤلفه‌های امروزی در قالب روایی به مخاطبان ارائه کند. هدایت سه قصه به شکل موازی با سه نثر متفاوت و بهره‌گیری از تکنیک بینامتنی برای تلفیق متون کهن با داستان‌های امروزی و ... از دستاوردهای نویسنده محسوب می‌شود، هرچند در بخش دیالوگ‌ها، سایه سنگین مباحث طولانی و گاه دامنه‌دار (آن هم از جنس بحث محصلان مدارس علمیه دینی) از ایجاز و صراحت آنها کاسته است.